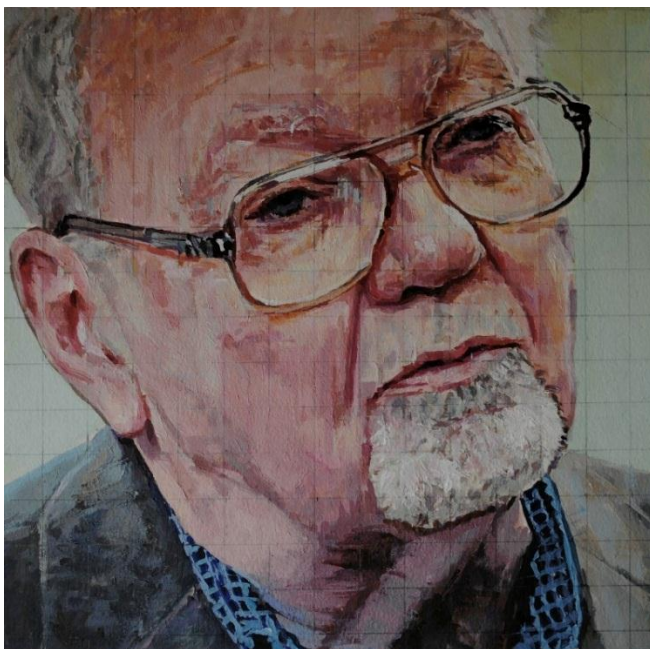


## «باید مطلقاً مدرن بود»

یادداشتی به مناسبت درگذشت فردریک جیمسون

فرهاد محرابی



«... این فرهنگ پست‌مدرن جهانی (و آمریکایی) تبیین درونی و فراساختاری موج تازه‌ای از سلطه‌ی نظامی و اقتصادی آمریکا بر جهان است: از این نظر نیمه‌ی پنهان فرهنگ، همانند سراسر تاریخ طبقاتی، خون‌ریزی، شکنجه، مرگ و وحشت است.»

فردریک جیمسون (۱۹۳۴-۲۰۲۴) فیلسوف، نظریه‌پرداز فرهنگی و روشنفکر مارکسیست آمریکایی که یکشنبه در سن نود سالگی درگذشت یکی از برجسته‌ترین صداها در فضای علوم اجتماعی، فلسفه و زیبایی‌شناسی انتقادی بود که آثار چندگانه و درخشانش الهام‌بخش چندین نسل از پژوهشگران حوزه‌ی مطالعات انتقادی به شمار می‌رود. برای ما در ایران (و البته در بسیاری نقاط دیگر جهان) شاید نخستین آشنایی جدی با جیمسون و اندیشه‌اش از مجرای خوانش مقاله‌ی بلند و روشنگرانه‌ی او یعنی «پست‌مدرنیسم یا منطق فرهنگی سرمایه‌داری متأخر» میسر شد که نقل‌قول ابتدای این یادداشت برگرفته از صفحات آغازین همان نوشتار است. مقاله‌ای که جیمسون در آن پسامدرنیسم را یک «سیستم فرهنگی» در مرحله‌ای از سیر تاریخ جامعه‌ی سرمایه‌داری تعریف می‌کند که جهانی‌شدن و سلطه‌ی فراگیر سازوکارهای مالی کلان، مشخصه‌ی آن است. او در پی آن بود تا عنصر فرهنگی غالب این عصر را دریابد تا به زعم خود، تاریخ آن را در ملغمه‌ای از آنارشی مطلق که هیچ «منطق» مشخصی برای واکاوی سازوکار آن ترسیم نمی‌شود، وانهد.

هسته‌های فکری-تئوریک که به شکلی موجز در آن مقاله آمده بود بعدها به شکلی جامع‌تر در کتاب درخشان او یعنی «مدرنیته‌ی تکین: گفتاری در باب هستی‌شناسی زمان حال» (Verso: ۲۰۰۲) پرورده شد؛ کتابی که در کنار اثر مهم دیگر او یعنی «دیرینه‌شناسی‌های آینده» (Verso: ۲۰۰۵) تصویری بدیع از ماهیت تحولات سرمایه‌داری متأخر از دهه‌های ۸۰ و ۹۰ (سال‌های ظهور نقدهای پسامدرنیستی) تا سال‌های آغازین قرن بیست‌ویکم را نشان می‌داد. آثاری که جیمسون در آنها پروژهِ کلان خود در تحلیل «بوطیقای صور اجتماعی» (Poetics of Social Forms) را شرح می‌داد که از مجرای آن به دنبال آن بود تا تاریخی جامع

«باید مطلقاً مدرن بود»

از فرم‌های زیبایی‌شناسانه را ترسیم کند و به شکلی توأمان نشان دهد چگونه این تاریخ باید در نسبتی وثیق با صورت‌بندی‌های اجتماعی و اقتصادی فهمیده شود. او در سرتاسر کتاب «مدرنیته‌ی تکین» این هشدار را تکرار می‌کند که در فهم نسبت میان فرم‌های اجتماعی و فرم‌های زیبایی‌شناسانه نباید جایگاه محوری پیوند میان مدرنیته و سرمایه‌داری را به هیچ قیمت دست کم گرفت. کتاب از این منظر تذکاری روش‌شناختی در فهم نقاط افتراق و تشابه میان دوره‌های تاریخی و اشارات زیبایی‌شناسانه است؛ تذکاری که دائماً در آن به تمایزات میان مفاهیم و اصطلاحاتی که برای درک سازوکار فرهنگی سرمایه‌داری متأخر به کار می‌روند، ارجاع داده می‌شود. اهتمام پیگیرانه‌ی جیمسون در پرداخت نظری‌اش از تمایزات میان امر مدرن و امر پسامدرن و نیز ماهیت فرآیند مدرنیزاسیون و نیز تعینات فکری و اهمیت تدقیق دوره‌بندی‌های تاریخی، پروژه‌ی او را از بسیاری جهات به پروژه‌ی مارشال برمن و یا شاید تا حدی پری اندرسون نزدیک می‌کند.

جیمسون کار فکری‌اش را در جوانی از پژوهش در اگزیستانسیالیسم سارتر آغاز کرد؛ فیلسوفی که اندیشه‌اش موضوع پایان‌نامه‌ی دکتری جیمسون هم بود. او بعدها در جایی گفت که «خود را عمیقاً یک "سارتری" می‌دانم اما دیگر آن زبان و گفتمان را چندان به کار نمی‌برم.» نقد او اما بر مدرنیته‌ی متأخر آن روح سارتری تعهد و اهتمام برای تغییر را همواره در خود داشت.

جیمسون بدبین بود. بدبینی‌ای واقع‌بینانه در او بود. (که البته روایت‌های ژورنالیستی از او و کارنامه‌ی فکری‌اش اغلب با استناد به این نقل‌قول که «این‌گونه به نظر می‌رسد که امروزه برای ما تصور نابودی کامل این کره‌ی خاکی و طبیعت آسان‌تر از تصور پایان سرمایه‌داری متأخر باشد»، وجهی سطحی و آخرالزمانی به آن می‌دهند؛ جمله‌ای که او در میانه‌های دهه‌ی نود در سلسله درس‌گفتارهایش در دانشگاه کالیفرنیا گفته بود.) اما در عین حال او به دنبال آن بود تا با ارائه‌ی درکی تاریخی از پسامدرنیسم، از به استعماردرآمدن تمامی ساحت‌های فرهنگی - فکری معاصر ذیل عنوان کلی پسامدرنیسم و نیز در قالب منطق نسبی‌سازی که تمامی ابزارهای مبارزه‌ی تئوریک و تغییر اجتماعی را تحت عنوان کلی «کلان-روایت» به محاق برده، اجتناب کند؛ او این

بحران تئوریک را بحرانی ناشی از نوعی قصور در ساحت تحلیل دیالکتیکی در اندیشه‌ی معاصر می‌دانست که می‌توان با رجعتی به میراث تفکر دیالکتیکی در گفتمان مدرن بر آن فائق آمد.

او به دنبال آن بود تا روح انتقادی مدرنیته را در عصر سرمایه‌داری متأخر احیا کند و از این‌رو در کتاب «مدرنیته‌ی تکین» به‌صراحت و البته با همان آیرونی همیشگی نوشته‌هایش، گفته بود: «آنچه ما حقیقاً بدان نیازمندیم این است که مضامین مدرنیته را با میلی (desire) به نام اتوپیا به شکلی تام و تمام جایگزین کنیم... [از آن‌رو که] هستی‌شناسی زمان حال، نیازمند دیرینه‌شناسی آینده است، نه پیشگویی آنچه در گذشته رخ داده...» از این‌رو کار او در دو جبهه از بسیاری از همقطارانش پیشی می‌گیرد. از یک سو از نظریه‌پردازان ادبی-فرهنگی نولیبرالی که آثارشان علی‌رغم رنگی انتقادی هرگز از توصیف تأییدگونه‌ی وضعیت انضمامی فراتر نمی‌روند، (که در نسل جدید ژان میشل راباته یکی از مهم‌ترین چهره‌هایش است)؛ و هم در طرح‌اش از یک «مدرنیسم انتقادی و آلترناتیو» از اندیشه‌ی کسانی چون هابرماس («مدرنیته در مقام پروژه‌ای ناتمام») که نظام فکری‌شان نتوانسته از چارچوب‌های تنگ و بسته‌ی پروژه‌ی روشنگری فراتر رود.

جیسمون مدرنیست است. در معنایی بسیار رهایی‌بخش‌تر از مدرنیست‌های کلاسیک چراکه به دنبال کشف و پروارسازی امکاناتی در بطن تجربه‌ی مدرنیته است که سوژکتیویته را در انتقادی‌ترین شکل خود و در مقام پتانسیلی سیاسی برای تغییر انضمامی بازتعریف می‌کند؛ او تکانه‌های فکری-تئوریک بحران امر سوژکتیو (که در گفتمان‌های پسامدرنیستی حول چالش بازنمایی پیکربندی شده بود) را کنار می‌زند تا اشارت‌های سیاسی-انقلابی آن‌را آشکار سازد و سوژکتیویته‌ای انتقادی را به جای آن به‌ما معرفی کند. از این‌رو برای جیسمون «مدرن بودن» بیش از آن‌که همچون گفتمان رمبویی-آدورنویی پروژه‌ای زیبایی‌شناسانه باشد، «الزامی قطعی در فلسفه» است.

پروژه‌ی رهایی‌بخشی جیسمون که مبتنی بر تعینی معطوف به کنش بود در عین حال از انگاره‌های اروپامحورانه و جانبدارانه‌ی نظریه‌پردازان غربی نیز خالی بود. هر کس که با کار و اندیشه‌ی جیسمون آشنایی داشت هرچند ادبیات و هنر غرب را به‌مثابه

«باید مطلقاً مدرن بود»

کارمایه‌ی اساسی تفکر او می‌دید با این حال می‌توانست به‌روشنی دریابد که پرداخت‌های نظری ژرف‌نگرانه‌ی او از «دیگری فرهنگی» در سرتاسر آثارش موج می‌زند. این التفات نظری در عین حال با التفاتی کنشگرانه نیز همراه بود. دیدارش با یاسر عرفات و اقبال احمد در بیروت در ۱۹۸۱ و نیز مصاحبه‌ی معروفش با توماس بورخه مارتینز از رهبران جبهه‌ی آزادی‌بخش ملی ساندینیستا در نیکاراگوئه برای نشریه‌ی نیو لفت ریویو که او سال‌ها با آن همکاری داشت، و نیز توجه ویژه‌اش به تحولات در چین، روسیه، کوبا و آمریکای جنوبی همه و همه از او روشنفکر و نظریه‌پرداز ساختار بود که روح انترناسیونالیستی چپ را نه فقط در اندیشه که در عمل نیز پی می‌گرفت.

درک و دریافت و خوانش جیمسون یکی از آن بدیع‌ترین راه‌ها برای بازگشت به سنتی غیردگماتیک در ساحت مدرنیته‌ی سیاسی‌ست؛ برای تعهد به مدرنیسمی مطلق و در عین حال دموکراتیک و متکثر. امر مدرنی که خواست و اهتمامش برای تغییر و جهانی دیگر نه با اتکا به انگاره‌ای صلب و محصورکننده که با التفات بر زایشی تماماً دیالکتیکی و هر دم تجدیدشونده طرح می‌شود. یک سیاست حقیقتاً دموکراتیک برای او سیاستی بود که روح انتقادی مدرنیته را به‌مثابه امری ذاتاً ناتمام و اتوپایی در فراسوی مرزهای اکنون امر انضمامی ترسیم می‌کرد؛ اشارتی بر این که «باید مطلقاً مدرن بود» بی‌هیچ الزامی برای پذیرش بی‌قیدوشرط سوژکتیویته‌ای متصلّب.